



یک عقیده آزاد

نوشته: پریشان

گردآوری: فاروق فرهاد

سوئد: ۲۰۲۲

یک عقیده آزاد

در شماره هفته گذشته کوهستان گزارش خبرنگار آن جریده شریفه، را از سقز خواندم که تلگراف کرده بود آقایان دکتر اردلان، محمد عباسی و رئوف ضیائی نامزد نمایندگی سقز میباشند.

من از خارج هم شنیده بودم که یک چهارمی هم مشغول دوندگی و زدو بند است و مانند غریقی که در آخرین دقیقه‌های عمر از نومی‌دی به هر جا متوسل میشود. او هم هر دری را میزند ولی هنوز نمیدانم آیا در امیدی به رویش باز شده یا نه.

بهرحال این موضوع اخیر که برای من فعلا در ابهام مانده میگذارم تا وقتی که آفتابی شود، زیرا یقیناً یکمرتبه از صندوق سقزی سابقه و بی سر و صدا بطور سری و مخفیانه وکیلی بیرون نخواهد آمد.

گفتم که از این چهارمی فعلا میگذرم ولی اگر اجازه بفرمائید راجع به سه نفر دیگر نظریاتی عرض خواهم نمود و امیدوارم چون نام آقای دکتر اردلان را هم پیش می آورم آن مدیر محترم بدون کم و کاست نوشته‌ام را که عقیده شخصی است بنام " یک عقیده آزاد " امر به چاپ فرمایند.

نام آقای محمد عباسی را از سابق شنیده بودم، ولی متأسفانه هنگامی که یکی دو سال قبل چند ماه ایشان در تهران بودند چون شناسائی نداشتم موفق به زیارتشان نشدم. ظاهراً در آن موقع هم ایشان از ملاقات اشخاص که با آقای " محیط " وکیل دوره گذشته سقز مناسباتی نداشتند گریزان بودند.

بنده هم که آقای " محیط " را نمیشناختم و پیش خود از مخالفان طرز عمل انتخاباتی ایشان بودم وسیله‌ای برای ملاقات نیافتم. ولی بر طبق عادت و کنجکاوای از این و آن میپرسیدم، عباسی چگونه مردی است؟ در

جوابهائی که میشنیدیم هیچ چیز قابل توجهی نیافتیم که مرا جلب کند و هوس دیدار او را در من برانگیزد.

خلاصه آقای عباسی به محل مراجعت کرد و دیگر وجودش آنقدر منشاء اثر نشد که توجه امثال مرا بخود بکشاند. هفته پیش که نام او را در جریده کوهستان دیدم، یکه خوردم که چطور این مرد بی اذیت و گوشه گیر امروز هوس کرده در صحنه سیاست وارد شود و سرنوشت مردم شهرستان سقز را بدست بگیرد.

فورا مجلس شورای ملی با آن هیاهویش در نظرم مجسم شد. چند قیافه وکلای ادوار گذشته مانند اشباحی از جلو چشمم بسرعت گذشتند. در میان آنها چند شبخ بیشتر توجهم را جلب کرد، در اطراف وضع آنها قدری بفکر رفتم و گفتم خوب پیش خود ببینم اینها برای چه به مجلس آمده‌اند و از این دو سال که وقت خود و مردم را تلف مینمایند چه نتیجه‌ای میگیرند. هرچه کردم جز باطل کردن یک صندلی نمایندگی چیزی نیافتیم.

گفتم: خوب مگر این شهرت است که کسی که کاری از او ساخته نیست داوطلب شود و به آن کار مشغول بشود و عاقبت پیش نفس خودش هم خجل باشد؟

باز به فکر خود فشار آوردم و در اندیشه شدم شاید دلیلی برای اینکار که کار انسان عاقل نیست پیدا کنم به این نتیجه رسیدم که در دوره‌های گذشته وکیل حسب الامر بود و از وکیل هم مردم توقعی نداشتند و از وجودش هم کاری ساخته نبود. پس اگر وکیل هوشیار هم در مجلس میبود بیش از وکیل بی حال کاری انجام نمیداد.

این فکر کمی مرا برای موجه نمودن عذر وکلای بی حال سابق راحت کرد ولی این عذر دیگر برای یک وکیل دوره پانزدهم قابل قبول نبود.

گفتم: باید گشت و علت داوطلب شدن آقای عباسی را برای نمایندگی یافت. چند سوال پیش خود تمرین کردم.

آقای عباسی آیا یک مرد سیاسی و مرموز است که ظاهرا خود را ساده جلوه میدهد و باطنا فعالیت‌های سیاسی موثری دارد؟ دیدم جواب این سوال منفی است.

به سوال دیگر پرداختم آیا آقای عباسی مرد با شهامت و شجاعی است و بخود اطمینان دارد که میتواند با مشکلات مبارزه کند؟ به این سوال هم نتوانستم با وجود مشورت از چند نفر که او را میشناسند جواب مثبتی بدهم.

ناچار سراغ سوال سوم رفتم گفتم: خوب آیا آقای عباسی مرد دانشمند و سخنران و یا صاحب قلمی است که از این راه‌ها خدمتی به مردم بکند؟ اینها را چون نمیدانستم باز از یکی دو نفر از دوستان پرسیدم در اینجا هم جواب منفی شنیدم.

باز چند موضوع که لازمه یک نفر وکیل باشد بخاطر آورم و در اطراف آنها هم تحقیق کردم همه‌اش را جواب منفی شنیدم.

رفیق بذله‌گوئی دارم چون مرا مصر در دانستن علت میدید. گفت: رفیق اینقدر به خودت فشار وارد مکن. فشار زیاد ممکن است خدای نکرده عروق مغزت را پاره کرده دیوانه شوی و آنوقت از این ذره ذره نوشتن هم بیافتی. من بقدر تو خود را مشغول حل مسائل نمیکنم. ولی همیشه از آن بازی گوشی که در مکتب داشتم استفاده میکنم و به سهولت و سادگی هر مشکلی را حل میکنم. این موضوع که چندان مشکل نیست.

گفتم: خوب بگو ببینم راجع به عباسی چه یافته‌ای.

خندید و گفت: من آقای عباسی را دیده‌ام او را خوب میشناسم. باد در آستینش کرده‌اند که تو از فلان شخص و فلان شخص چه کم داری.

نماینده‌گی کاری ندارد کار وکیل نشستن و پا شدن است. وکلای قبل مگر چه کرده‌اند. فلان آقا که الان در سقز است و وقتی هم وکیل بوده مگر از تو بیشتر لیاقت دارد. او چطور توانست وکیل شود و تو نمی توانی. یک دفعه که به مجلس رفتی سد را میشکنی و عادت میکنی. آقای عباسی هم که مردی است ساده، باور کرده و به خیال آزمایش افتاده و این را هم به اطلاعات تو اضافه میکنم که جدا مشغول است و مجالسی میرود و این و آن را می بیند و مردم را راضی میکند که به او رأی بدهند.

گفتم: خوب مگر مردم او را نمیشناسند که مرد این میدان نیست و در مجلس بحال آنها فایده نخواهد داشت.

گفت: چرا او را خوب میشناسند و اطمینان هم دارند که اگر او وکیل بشود کمترین کاری نمیتواند انجام دهد.

گفتم: پس اگر او در تشخیص صلاحیت خود به وکالت اشتباه کرده مردم چطور اشتباهات او را پیروی میکنند و سرنوشت خود را به او میسپارند.

گفت: افسوس که تو باز هم در اشتباهی. مردم اگر بیدار باشند و به روزهای بعد فکر کنند اینقدر بدبخت نمی شوند. یکی از این مردم خود عباسی است. اگر این شخص یک شب در خانه می نشست و چراغها را خاموش میکرد و تنها بدون اینکه کسی او را ببیند با خود فکر میکرد مطمئن باش که خودش هم به خودش رأی نمیداد.

گفتم: خوب موضوع عباسی را کنار بگذاریم عقیده‌ات راجع به ضیائی چیست.

خنده بلندی کرد و گفت: من او را برنده نمی بینم. در حسابش اشتباه کرده نه نفوذی در محل دارد و نه تا حال کاری توانسته بکند که اقلاً مردم او را بشناسند. او فقط به اتکای شیخ جلال الدین نقشبندی به میدان آمده

تازه یقین بدان که خود شیخ جلال الدین هم اگر جنبه قوم و خویشی را کنار بگذارد میدانند که وکالت از او ساخته نیست.

گفتم: پس راجع به دکتر اردلان چه عقیده داری.

گفت مرد با استخوانی است و دارد برای مردم کار میکند و مردم هم از صمیم قلب او را دوست دارند. ولی نمیدانم فاصله دوستی تا عمل چقدر باشد. اگر مردم به اندازه احساساتشان هم کار بکنند او می برد و سقز را زنده میکند. ولی حسابهای دیگری هم در انتخابات دخالت دارد که بموقع برای تو خواهم گفت.

فعلا خدا حافظ.

منبع: نامه هفتگی کوهستان شماره ۷۴ دوشنبه ۲۷ آبانماه ۱۳۲۵. ۱۹۴۶.